



# خردگرایی همچون تقدیر

بونار اسکیربک

ترجمه دکتر هوشنگ فرخجسته

خردگرایی علمی مدت‌های مدید همچون تضمینی برای پیشرفت، ترقی و آزادی تلقی می‌شد. اوضاع و احوال پس از رخداد‌های آشویتس و هیروشیما تغییر کرده است. توان سالقوه سلاح‌های اتمی، بیوشیمیایی و شیمیایی، بحران‌های زیست‌محیطی در انواع گوناگون که با پیشرفت تکنولوژی‌های نوین ملازم گشته‌اند موجب اضطراب و دل‌نگرانی روز افزون معاصران ما در برابر خردگرایی علمی شده‌اند. تحلیل‌هایی مانند تحلیل‌های ماکس ویر دربارۀ خردمندانه گردانیدن جوامع نوین و تئودور آدورنو

در مورد سلطه ملازم با هر نوع خردگرایی علمی دغدغه‌های خاطر را تقویت کرده‌اند.

بنابراین نقد خردگرایی از سوی مارکس، فروید، آدورنو، مارکوزه، نیچه، هایدگر، دریدا و فوکو کاملاً شناخته شده است.

بدین ترتیب، این بدگمانی نسبت به خردگرایی می‌تواند به نوعی غیر خردگرایی ضد علمی بیانجامد و ایستار ضد علمی می‌تواند مشکلات غیر قابل حلی را پدید آورد: چگونه می‌توان دریافت که میزان خردگرایی مورد نظر بسیار زیاد است یا کافی نیست؟ چگونه بدانیم که هدایت و رهبری دوران ما زیاد یا کافی است؟ چگونه بدانیم که احتمالاً به نحو غیر مطلوب یا برخلاف عقل سلیم هدایت می‌کنیم؟

هر نقد روشنفکرانه جدی، به عنوان مثال بعضی بحران‌های زیست‌محیطی یا برخی خطرهای نظامی فی‌نفسه بر پایه‌های علمی بنا شده‌اند: اگر طرح فن‌سالارانه‌ای را با نتایج منفی‌اش سرزنش می‌کنیم، باید نتایجش را بشناسیم، چرا که جملگی در واپسین تحلیل بر اساس برخی تحقیقات و استدلال‌های علمی بنا شده‌اند.

بنابراین در اثر اقتضای پایدار معرفت، دانایی و بصیرت به نحو غیر قابل اجتنابی با خردگرایی علمی پیوند برقرار می‌کنیم.

اما تا اینجا، اصطلاحات بسیار مبهم و غیر شفاف هستند. چه برداشتی از خردگرایی علمی داریم؟ آیا این اصطلاح صرفاً ابزاری و در اصل استیلاطلب و سرکوبگر است؟ آیا بر اساس مفهوم مکتب تحصیلی منطقی واجد وحدت است؟ و یا به عبارت بهتر واجد برخی صورت‌های ارتباطی و رهایی‌بخش است؟ و ویژگی وحدت بخشش - به ویژه بر پایه استدلالی - همان گونه تعریف می‌گردد که آپل و هابرماس معتقدند و یا بر اساس روش و مفاهیم توصیفی بیان می‌شود که کارناپ و همپل باور دارند؟

مفهوم خردگرایی علمی را باید مشخص ساخت. این بار با محدود ساختن مسائل و «خویش - استنباطی»، این کار را انجام می‌دهیم و مفهومی از خردگرایی علمی را همچون خردگرایی استدلالی ارائه خواهیم کرد. در اینجا با توجه به برخی احتیاط‌ها، هابرماس را در «عمل‌گرایی جهان شمولش» پی می‌گیریم. سؤال ما چنین است: خردگرایی استدلالی در دوران ما در چه معنایی غیر قابل

نفی و نیز غیر قابل اجتناب است؟ خردگرایی علمی با توجه به دورنمای «خویش - استنباطی» در چه معنایی امری محترم به شمار می‌رود؟

پرسش در وضعیت استدلالی و در وضعیتی غیر از آن متفاوت خواهد بود. اگر به بازی استدلالی متوسل می‌شویم، بنابراین در چهارچوب «قواعد بازی» و یا به عبارت دیگر در دایره مفروضات تشکیل‌دهنده یک اقامه استدلال مقید می‌گردیم. این مفروضات کدامند؟ آن‌ها را مطرح می‌کنیم: در یک اقامه استدلال، هدف ارائه استدلال و برهان است و استدلال نوعی کیفیت مشخصی همچون بصیرت یا حساسیت نیست، بلکه به درستی امری است که با قیود روشنفکرانه، مشارکت‌کنندگان («صاحبان بصیرت» و نیک خواهی و ...) را در چهارچوب اقامه استدلال شفاف مقید می‌سازد.

این مفهوم درباره استدلال متضمن نظریه‌ای در مورد حقیقت مانند نظریه ارتباط نیست، بلکه شامل ایده‌ای اعتباری و فرا فردی و یا به تعبیر دیگر بیشتر درون ذهنی است تا عینی (به معنای عینیت‌گرایی). این مفهوم بر پایه تفاوت بین «دانستن» و «باور به دانستن» پایه‌ریزی شده است، تمایزی که اغلب در عمل به دشواری قابل تشخیص است؛ لیکن هر شعور نوینی، شناختی عام و ضمنی دارد. تحول معرفت بر فرضیه استدلال و یا به عبارت درست، بر عملی بنا شده است که می‌توان استدلال‌ها را به پیش برد و مشارکت‌کنندگان در یک تحقیق و یک گفت و گوی شفاف و جدی آن را پایه‌ریزی کرده‌اند.

ویژگی «نوین» این استدلال، در میان سایر استدلال‌ها، بر تجربه کثرت‌گرایانه و چشم‌اندازهایی متمرکز می‌شود که متضمن آن است: دیدگاه من نسبت به خودم، تنها دیدگاه ممکن نیست. پدیده‌ها را می‌توان از چند منظر و زاویه مطالعه کرد.

به علاوه اقامه استدلال روشنفکرانه و جدی مستلزم پذیرش متقابل مخاطبانی است که همزمان هم جائز الخطا و هم خردگرا هستند: اگر همه چیز را می‌دانستیم، می‌توانستیم تعلیم دهیم، لیکن به مفهوم خاص نمی‌توانستیم گفت و گو کنیم. بنابراین، نوعی غایت‌گرایی و جائز الخطا بودن در میان مشارکت‌کنندگان در گفت و گو قابل تصور است. آنان (مشارکت‌کنندگان) همزمان باید بصیرت پیگیری اقامه استدلال و نیز مشارکت کردن (در

## آیا در جهان واقعی چیزهایی وجود دارند که ما را مجبور سازند تا به قواعد خردگرایی استدلال احترام بگذاریم؟

معرفتی دارند که توقع می‌رود و یا فکر می‌کنند که بر حسب هنجارهای مألوف واجد آن معرفت هستند.

در اصل همواره ممکن است بگوئیم و رضایتی را از ایجاد گفت و گویی تحقیقی و بیش از پیش تخصصی و یا بیش از پیش علمی کسب کنیم. باری از دیدگاه تاریخی و عملی، چنین تخصصی کردن، همواره قابل تحقق و نیز همیشه مطلوب نیست، چرا که بیشتر مانند بستری شدن در بیمارستان است: هرگز فی نفسه مطلوب نیست و تنها برای شفا و بهبود مناسب است! اما در اصل، تداوم تخصصی کردن همواره بر اساس رهنمود یک بررسی اختصاصاً علمی ممکن است؛ حتی اگر فکر یک گفت و گوی علمی «آرامی» یا تمام وضوحش، ناهمساز باشد. از دیدگاه پدیدارشناسی، با استناد به این روش می‌توان گذر از جهان زندگی را به سوی فعالیت تحقیقی و اقامه استدلال توضیح داد.

اما، با وجود این پرسش قطعی، بدون پاسخ باقی می‌ماند: آیا در جهان واقعی زندگی چیزهایی وجود دارند که ما را مجبور سازند تا به قواعد خردگرایی استدلال احترام بگذاریم؟

با مقایسه موقعیت پوپر، آپل و هابرماس، درباره این پرسش بحث خواهیم کرد.

بر اساس دیدگاه پوپر، ایستار خردگرایانه، یا به عبارت دیگر پذیرش نیروهای استدلال و تجربه‌ها، بر پایه تصمیمی نهایی بنا می‌شود که خود فی نفسه غیر عقلی است. اگر وارد «بازی عقلی» شویم، از قبل از سوی قواعد ایستار عقلان مقید شده‌ایم. اما اگر وارد این بازی نشویم، اتهام غیر عقلی بودن منتفی می‌شود.

بر اساس دیدگاه آپل، نظریه انتخاب بین خردگرایی و غیر خردگرایی معنا ندارد: در بحث پیرامون مسئله، از قبل از سوی ایستار خردمندانه مقید شده‌ایم.

تسمایز بسین آپل و هابرماس به تفسیر الزام‌های خردمندانه مرتبط به سخن و گفت و گو برمی‌گردد.

در اینجا استدلال‌های اساسی این بحث را با توجه به اعتراض‌های آپل و مریدانش به پوپر، مورد دقت قرار می‌دهیم:

وقتی پوپر می‌گوید که ایستار خردمندانه بر اساس انتخابی است که خود فی نفسه خردمندانه نیست، فرض می‌کنید که انتخاب از قبل صورت نگرفته و باید صورت بگیرد. چرا که اگر یکی از انتخاب‌ها می‌بایست از قبل

هر حالت، به تدریج و گام به گام) را داشته باشند، و گونه مخاطبی وجود نخواهد داشت. بنابراین، خردگرایی تا حدی ضرورت دارد چرا که هر شخصی که در گفت و گو مشارکت می‌کند، خویش و مخاطبانش را همزمان همچون انسان‌های جاذب‌الخطا و نیز خردورز درک می‌کند. منظور نوعی همانندی نادر و مبتنی بر مساوات است که بر باز شناخت مشترک و متقابل پایه‌ریزی شده است.

اگر این بازشناخت متقابل نباشد، اقامه استدلال، به معنای خاص خود، امکان نخواهد داشت. خدایان و فرشتگان - که بر همه چیز وقوف دارند - گفت و گو نمی‌کنند؛ آنان حکمرانی می‌کنند و تعلیم می‌دهند. آنان نغمه‌سرایی کرده و دعای خیر خویش را بسدرقه راه مریدان خویش می‌گردانند. تنها انسان‌ها گفت و گو می‌کنند، چرا که اطلاعات آن‌ها ناقص است. انسان‌ها مانند خدایان معرفت کامل ندارند و نیز مانند حیوانات نادان و جاهل نیستند.

اما با توجه به تجربه‌ای تاریخی در مجموع می‌دانیم که در تحقیقات و گفت و گوها، می‌توانیم علیه جهل و نادانی و ابهام‌ها مبارزه کنیم. بنابراین نوعی امید - خوشبینانه و در هر حالت واقع‌گرایانه (همان گونه که برخی فلاسفه می‌گویند) - امکان دارد.

این تفکرات انعکاسی به عنوان مقدمات ابتدایی در مورد پیش‌فرض‌های ثابت در عرصه فعالیت استدلالی کفایت می‌کنند. حال به برخی از تفاسیر در مورد پرسش فرایند گذر از وضعیت غیر استدلالی به وضعیت استدلالی اشاره می‌کنیم: آیا بعضی از پیش‌فرض‌های غیر قابل اجتناب در عرصه وضعیت‌های استدلالی که «قواعد بازی» را تشکیل می‌دهند و در برخی موارد برای فعالیت‌های غیر استدلالی ما الزامی هستند، وجود دارند؟ در جهان زندگی واقعی به طور طبیعی به ایده‌های آشکار و پنهان خویش درباره پدیده‌های اجتماعی و طبیعی پیرامون خود اعتماد داریم. اگر برخی تردیدها یا عدم توافق‌ها ایجاد می‌گردند، بعضی جنبه‌های سنتی، این فرصت را به ما می‌دهند تا اعتماد و توافق را دوباره برقرار سازیم؛ جنبه‌هایی که به موازات مفاهیم گوناگون اساسی عرصه‌های مختلف زندگی و همراه با شدت یافتن تردیدها و عدم توافق‌ها تغییر می‌کنند: هر بار بر اساس قواعدی خاص با جادوگران یا کتاب‌های مقدس به مشاوره می‌نشینیم، مطالعه و یا گفت و گو می‌کنیم. با وجود این، به طور ضمنی به عنوان هنجار فرض می‌کنیم که مردم

## چگونه می‌توانیم دو امکان انتخاب را بدون داشتن یک زبان و یک نظام همسان‌سازی همسان کرده و جدا سازیم؟

اینجا شخص شکاک هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد: کافی است که وی تنها واژه‌ای اعتراض‌آمیز بر زبان آورد، چراکه این واژه تنها یک صوت نیست، بلکه سخنی است که مدعی است معنایی دارد. شکاک از قبل فرض کرده است که مقدار زیادی مطلب در اختیار دارد. شکاک به طریقی ابتدایی - در هر حالت - چهارچوب آنچه هست را در برابر آنچه نیست معین کرده است. او دست به تمایز زده است و در نتیجه، به نحو تلویحی اصل عدم تناقض را در اختیار دارد و خواهان آن است که یک پدیده نتواند همزمان و با دید یکسان، کیفیت یکسانی داشته و یا نداشته باشد. هر بار که چیزی را به طور قطع اثبات می‌کند، شکاک، مانند همه ما، به نحو غیر قابل اجتنابی این موضوع را به عنوان یک اصل پذیرفته است.

بنابراین، می‌توانیم با تجزیه و تحلیلی متفکرانه، غیر قابل نفی بودن اصل عدم تناقض را نشان دهیم: با عمل استدلالی همواره و فی نفسه این اصل به عنوان پیش‌فرض در نظر گرفته شده است.

ویژگی غیر قابل اجتناب این اصل با پیوند بین آنچه که ضابطه‌بندی شده و عمل ضابطه‌بندی کردن ایجاد می‌گردد. خلاصه، منظور یک ضرورت عمل‌گرایانه است که به نظر می‌رسد هر بار این ضرورت نفی شده است.

در اینجا ساختار منطقی تلاش‌های عمل‌گرایی - استعلایی توجیه نهایی (eimer Letzbeurteilung) را بررسی می‌کنیم. نقطه شروع برقراری ارتباط یا اقامه استدلال است. فلاسفه پیرو عمل‌گرایی - استعلایی - هر بار - می‌کوشند تا پیش‌فرض‌های مرتبط به هر عمل استدلالی یا ارتباطی را نشان دهند. نمی‌توانیم برخی از این پیش‌فرض‌ها را با استدلال قیاسی اثبات کنیم، چرا که هرگونه قیاسی به نحوی تلویحی این پیش‌فرض‌ها را در معرض دید قرار می‌دهد. حال ضابطه آبل و مریدان وی را درباره توجیه نهایی بررسی می‌کنیم.

با وجود این، هابرماس ایده توجیه نهایی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. بر اساس دیدگاه او، فلاسفه پیرو عمل‌گرایی - استعلایی، مانند آبل، به خوبی نشان داده‌اند که قواعدی در مورد «بازی استدلالی» وجود دارد که غیرقابل اجتناب بوده و همواره از قبل - به محض آنکه به استدلال شروع می‌کنیم - به عنوان پیش‌فرض مد نظر قرار گرفته‌اند. اما، بر اساس دیدگاه هابرماس، کار این فلاسفه تدارک توجیه نهایی نیست. این فلاسفه پیشاپیش شناختی

برای یکسان‌سازی و جداسازی انتخاب‌ها برگزیده می‌شد، منظور یک انتخاب نبود. برای انتخاب بین دو امکان، باید بتوانیم آن‌ها را متمایز کنیم: ظرفیت و توانایی متمایز ساختن آن‌ها به عمل انتخاب منوط می‌شود. بنابراین قبل از آنکه بین ایستار خردمندانه و غیر خردمندانه انتخاب کنیم، باید بتوانیم پایه‌های خردگرایی انتقادی را یکسان کرده و آن‌ها را از تاریک‌اندیشی و جزم‌گرایی (با توجه به اصطلاح‌شناسی پوپری) پاک سازیم. چگونه می‌توانیم دو امکان انتخاب را بدون داشتن یک زبان و یک نظام همسان‌سازی، همسان کرده و جدا سازیم؟ همسان‌سازی موقعیتی مستقل از یک زبان درون ذهنی و تفکری پیوسته به ایستاری خردمندانه چیست؟ بنابراین، قبل از آنکه انتخاب بین این امکان‌ها صورت گرفته باشد، از قبل بر اساس قواعد تشکیل‌دهنده یک زبان درون ذهنی، در عمل آن‌ها را همسان ساخته و جدا کرده‌ایم. خلاصه، از قبل اعضای جماعتی خردمند با همه قواعد منطقی و اخلاقی‌اش هستیم. کسی که بر اساس دیدگاه پوپر ایستار خردمندانه یا خردگرایی انتقادی را می‌پذیرد، از قبل به صورت غیر آشکار، اصول و پایه‌های منطقی و اخلاقی ارتباط جماعتی را پذیرفته است.

نشان دادن تحلیل ارسطویی در مورد غیر قابل نفی بودن اصل ناهمسازی در این عرصه مفید خواهد بود. ارسطو این اصل را چنین ضابطه‌بندی می‌کند: تعلق و عدم تعلق صفتی به یک نحو و در یک زمان غیر ممکن است.

(Metaphysique, IV, ch. 3, 1005b, 18 - 20, trad. G. colle)

ارسطو تلاشی در جهت اثبات این اصل نمی‌کند و یا به عبارت دیگر آن را به سطح یکی از اصول اساسی‌تر می‌رساند، امری که غیر ممکن است، چراکه چنین اقدامی در چهارچوب وجوه سه‌گانه دور منطقی، برگشت تسلسل‌لایتنهای یا تصمیمی‌گرایی (همان گونه که خردورزان انتقادی مکتب پوپری به درستی یادآور می‌شوند) مفید می‌گردد. برعکس، ارسطو به پیش‌فرضی اشاره می‌کند که باید برای کسب توانایی در عرصه سخن گفتن، فکر کردن و درک کردن هر چیز در نظر گرفت. اصل عدم تناقض حتی اگر بر اساس استدلال قیاسی نیز استوار نشده باشد، غیر قابل رد است. پیش‌فرضی در قوه ادراک ما وجود دارد که بدون آن هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم و نیز قادر نخواهیم بود نسبت به آن پیش‌فرض شک کنیم. در

## با کدام معنا می توان بصیرت مخاطب را به گونه‌ای دیگر بازسازی کرد؟

استعلایی، به نوعی اثبات اجماعی است. منظور بازساخت فرضی قواعد و مقولات اساسی به قصد نشان دادن غیر قابل اجتناب بودن این قواعد و مقولات و نیز غیر قابل جایگزین بودن آنهاست. اگر جایگزینی وجود نداشت، بازساخت به نحو مناسبی پایه‌ریزی شده است. اگر بتوانیم نشان دهیم که قضایای رقیب واجد عناصر کافی در عرصه قضیه اصلی هستند و نیز این عناصر جایگزین‌های واقعی نیستند، قضیه بازساخت به نحو مطلوبی تدوین گشته است.

یک عمل‌گرایی در مورد اقامه استدلال، یک عمل‌گرایی درباره‌کنش‌های شفاهی و زبانی و یک نظریه تحولی در مورد بصیرت‌های عمل‌گرایانه، همچون عواملی که همدیگر را - با توجه به بازساختی که جائز الخطا بودن را می‌پذیرد - متقابلاً حمایت می‌کنند، تدارک شده‌اند.

هابرماس با انتقاد از عمل‌گرایی - استعلایی، تمایز شناخت‌شناسانه بین حقیقت و ایقان را پایه‌ریزی می‌کند: وقتی با تفکری انعکاسی، بر ساختار فعالیتی روشنفکرانه مستولی می‌شویم، به نحو شفافی فرضیه خود را که از قبل تدارک دیده بودیم، ملاحظه کرده و این فرضیه را همچون امری بدیهی و شفاف مشاهده می‌کنیم. اما این وضوح تجربه به همان بُعدی تعلق ندارد که عقاید در مورد آن بیان شده است. ایقانی که بر پایه آن قواعد فرضیه‌ها را باز می‌شناسیم نمی‌گذارند که عقاید مورد نظر درباره بازساخت نظری بازگو گردند.

با وجود این، عمل‌گرایان - استعلایی به اهمیت تمایز بین سطح نظریه و سطح تفکر انعکاسی اشاره می‌کنند و به این موضوع توجه دارند که تمایز بین حقیقت و ایقان به سطح نظریه وابسته است. وقتی منظور بیان عقاید است، این موضوع به سطح تفکر انعکاسی مرتبط می‌شود و تمایز بین حقیقت و ایقان کاملاً ظنی و پروبلماتیک است. اما باید شیوه‌ای غیر قطعی فی‌نفسه عقاید نظری را - برای حذف یا به حداقل رساندن اشتباهات و خطاهای شخصی - مورد بررسی و آزمایش قرار دهد. بحث غیر قطعی بودن در این معنا فی‌نفسه به موقعیت عمل‌گرایی - استعلایی تعلق دارد.

بر اساس دیدگاه مبحث غیر قطعی بودن که مورد قبول عمل‌گرایان - استعلایی است، تمام عقاید، توصیفی و هنجاری - با محتوای مادی - و غیر قطعی هستند

را ایجاد نکرده‌اند: آنان قاعده تشکیل‌دهنده‌ای را نشان داده‌اند که جایگزین ندارد. ایشان قواعدی را بازسازی کرده‌اند که یک مخاطب - برای آنکه بتواند در وضعیتی ارتباطی و استدلالی عمل نماید - باید به نحوی شهودی این قواعد را به کار گیرد. لیکن این بازسازی نیز در اصل، مانند هر شناخت نظری، فرضی است. در اصل پرسش هنوز مطرح است: با کدام معنا می‌توان بصیرت مخاطب را به گونه‌ای دیگر بازسازی کرد؟ با کدام معنا می‌توان قضیه‌ای را به جای قضیه موجود، در یک بازساخت جایگزین کرد؟ نباید طرح بازساخت را با ادعای اینکه از قبل واجد توجیهی نهایی، قطعی و مطلق هستیم بیش از اندازه وسعت بخشیم.

همچنین هابرماس از توجه به موضوع «اصول‌گرایی» عمل‌گرایی - استعلایی دوری می‌جوید. وی اقتضای شناخت استعلایی (غیر تجربی و مافوق محسوس) مقدماتی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. لیکن همزمان در تلاش خویش در جهت بازسازی خردمندانه بصیرت‌های عمیق که بر اساس فرضیه بتوانند به کنش‌گران در یک ارتباط متقابل، چون شرایطی بنیانی، یاری رسانند، با فشاری می‌کند. وی به شخصه تلاش می‌کند تا طرحی از مقولات جهان شمول پایه‌ریزی کند که با توجه به آن طرح، هر کنش‌گری، به نحوی شهودی بر این مقولات (اگر خردمندانه است ...) چیره شود. از دیدگاه هابرماس تسلط بر این مقولات نشانگر بصیرت عمل‌گرایی - جهان شمول است. منظور تسلطی تلویحی بر مفاهیم قابل فهم درباره حقیقت، عدالت و راستی است.

حال به پاسخ هابرماس و پیروانش درباره الزام خردمندی مرتبط به جهان زندگی واقعی توجه می‌کنیم: این بصیرت عمل‌گرایی که از دیدگاه جهان‌شمولانه به کنش‌های ارتباطی وابسته است، پایه و اساس گذر از ارتباط غیر استدلالی را به اقامه استدلال شفاف ایجاد می‌کند.

لیکن بر اساس دیدگاه هابرماس عقاید ما درباره بصیرت، ماهیتی فرضی دارند. منظور شناختی نظری است و هر شناخت نظری جائز الخطا، قابل بازنگری و انتقاد است. هر نظریه‌ای درباره بازساخت باید نیروی شفاف خاص خود را در کمال رقابت با سایر نظریه‌ها نشان دهد.

بر اساس دیدگاه هابرماس، تلاش برای ارائه توجیهی

یادآوری می‌کنیم «با محتوای مادی»؛ درباره عقایدی که به سطح تفکر انعکاسی وابسته‌اند، صحبت نمی‌کنیم). عمل‌گرایان - استعلایی موضوع «خویش استنباطی» این بحث را نمی‌پذیرند. بر اساس این موضوع و بحث هر عقیده‌ای غیر قطعی است. حال به شبه‌عقیده‌ای می‌رسیم که خود را از تعرض مصون می‌دارد. ابهام درونی‌اش بی‌اعتنایی به تمایز بین سطح نظریه و سطح تفکر انعکاسی است.

با وجود این، هابرماس با انتقاد از عمل‌گرایی - استعلایی افراطی، خود به سوی موضعی کشانده شده است که باید آن را یک نظریه نامید. وقتی عمل‌گرایان - استعلایی درباره عقاید در مورد استدلال صحبت می‌کنند، وی از نظریه استدلال سخن می‌گوید. همچنین در کار هابرماس این مخاطره وجود دارد که وی به تفاوت اساسی بین ایستار نظری و ایستار عقیدتی توجهی نکند: توجیه نهایی تنها با ایستار عقیدتی و تفکر انعکاسی امکان دارد، یعنی ایستار مشارکت‌کننده در یک گفت و گو، به نوعی که مشارکت‌کننده برای ایجاد نظریه‌ها از وضعیت استدلالی دور نشده باشد.

عمل‌گرایان - استعلایی در تدارک توجیه نهایی از تعدادی قاعده و هنجار غیر قابل اجتناب استفاده می‌کنند. آنان نباید در گفت و گوها از این موضوع خشنود باشند، چرا که آنان (همواره از قبل) فرضیه‌هایی را تدارک دیده‌اند که اعتبار برخی قواعد و هنجارها را مورد قبول قرار داده‌اند؛ به گونه‌ای که تصور می‌کنند به نحوی استدلالی عمل می‌کنند. عمل‌گرایان - استعلایی باید با بیان عقایدی که چنین عمل قطعی تفکر انعکاسی و غیر ارادی را متعالی می‌گردانند به نحو شفاف‌تری بگویند که این پیش‌فرض‌های تشکیل‌دهنده و هنجاری کدام‌ها هستند. بعضی از عمل‌گرایان - استعلایی (مانند ولفگانگ کهلمن) این کار را با مثال‌هایی در دفاع از تمایز بین هسته و نقطه‌ای مرکزی و نیز حاشیه‌ای در سطح (عمق و سطح) تفکر انعکاسی انجام می‌دهند: این عقاید شبه‌نظری، وابسته به هسته و نقطه مرکزی (عمق)، قطعی و مبری از خطا هستند، در حالی که بعضی عقاید مبتنی بر پیش‌فرض‌های استدلالی حاشیه‌ای‌تر این طور نیستند. منظور - در مرحله اول - عقاید شبه‌نظری درباره بصیرت‌های استدلالی عام، همچون ظرفیت فهم یک مبحث، یک اثبات و یک خطا است، بصیرت‌هایی که

بدون آن‌ها اقامه استدلال غیر ممکن است.

با وجود این، انتقاد مشابهی، در توافق با موقعیت عمل‌گرایان - استعلایی، امکان یکسان‌سازی پیش‌فرض‌های استعلایی را می‌پذیرد، لیکن همزمان پرسشی را درباره غایت مطلق طرحی مطرح می‌سازد که ما را به سوی توجیهی نهایی رهنمون می‌کند، باید این پیش‌فرض‌ها را با مشخص کردن شفاف آن‌ها بپذیریم. اما با این عمل، خطر انحراف وجود دارد چرا که عقاید ما احتمالاً غیر کامل بودن خویش را محقق خواهند کرد. این عقاید به شفاف شدن نیاز دارند.

بازساخت تفکر انعکاسی، می‌تواند در اصل همواره ناقص باشد، تمام پیش‌فرض‌هایی که از قبل تدوین شده‌اند، همواره می‌توانند به نحو نامناسبی فهمیده شوند. در این معنا، جست و جوی توجیهی نهایی فی‌نفسه تقریباً غیر قطعی است، به علاوه نشانگر تفکرات انعکاسی ما درباره موضوع مورد نظر است! تقریباً غیر قطعی است، لیکن با وجود این در فراسوی بدگمانی شکاکانه «خود - منهدم‌کننده» ملاحظه می‌شود، چرا که منظور، علی‌رغم هر چیز، برخی موارد غیر قابل اجتناب و نیز در آخرین مرحله، قطعی است!

حال به ذات و جوهر رابطه ما با خردگرایی علمی توجه می‌کنیم: این خردگرایی، با آنکه فرایندی تاریخی را پیموده است، در واپسین تحلیل - به استثنای مواردی که روشنفکران به اغراق گویی کشانده می‌شوند - غیر قابل نفی بودن را اثبات می‌کند. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که خردگرایی استدلالی - در این معنا - در خور شرایط انسانی ماست.

